

◇ نشریه علمی زن و فرهنگ

سال دوازدهم، شماره ۴۶، زمستان ۱۳۹۹

صفحات: ۶۹-۸۶

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۷

بازتاب تنهایی زن در جامعه‌ی مردسالار در شعر سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت

روح اله مهدیان طرقله*
علی حیدری**

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی مسأله تنهایی زن در سایه‌ی مردسالاری و بازتاب آن در اشعار سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت می باشد. جامعه‌ی پژوهش مجموعه‌ی اشعار سیمین بهبهانی و دیوان «اسمی لیس صعبا» از فاطمه ناعوت است. نمونه‌های بررسی شده مقاطعی از اشعار سیمین بهبهانی و ناعوت است که به موضوع تنهایی اشاره دارد. طرح پژوهش روش توصیفی - تحلیلی است که با استخراج بارزترین نمودها از بازتاب معضل تنهایی در شعر سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت، تحلیل و مقایسه‌ی این واگویی‌های زنانه و شاعرانه انجام شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که آن چه مایه‌های مشترک در آثار این دو شاعر را بیشتر می - کند، زندگی در محیطی کم و بیش مشابه، و همراه با محدودیت‌ها و سنت‌های کهنه، و زن‌ستیزی ناشی از فرهنگ مردسالار است که جامعه‌ی سنتی ایران و مصر با آن دست‌به‌گریبان است. نتایج نیز گویای این است که انزوای زن، محدودیت او در برقراری روابط اجتماعی، محروم بودن از احترام و جایگاه مناسب و غلبه‌ی مردسالاری در تمامی مناسبات زندگی خانوادگی و اجتماعی، بخش عمده‌ای از دغدغه‌های هر دو شاعر را شکل داده، و باعث شده حجم قابل توجهی از سروده‌های این دو بانو، به بازنمایی تنهایی زن در جامعه‌ی مردسالار اختصاص یابد.

کلید واژگان: بازتاب تنهایی زن، جامعه‌ی مردسالار، سیمین بهبهانی، فاطمه ناعوت

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. (نویسنده مسئول، ایمیل: mahdian.r@lu.ac.ir)
** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات عربی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. (ایمیل: haydari110@gmail.com)

مقدمه

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای نسبتاً جدید از علوم ادبی است که به بررسی روابط میان آثار ادبی ملت‌ها و «نفوذ آن‌ها در یک دیگر» (صفاری، ۱۳۵۷: ۱) می‌پردازد. در بررسی تطبیقی آثار ادبی، آن چه در نگاه نخست جلب توجه می‌کند شباهت‌هاست، و همین «صدای مشترک بین انسان‌هاست که می‌تواند پیام‌آور صلح و بیان درد مشترک انسان‌ها باشد، و بشریت را به هم نزدیک‌تر کند» (دهمرده و شرفی، ۱۳۹۶: ۶۲). اما در میان ملت‌هایی که ریشه‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی مشترک یا مشابهی دارند، بررسی تطبیقی آثار ادبی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و می‌تواند هم به غنای ادبیات بیفزاید و هم مناسبات و ارتباطات میان ملت‌ها را قوت بخشد. پژوهش پیش‌رو، موضوع تنهایی در شعر دو بانوی ادیب از ایران و مصر را موضوع بررسی تطبیقی خود قرار داده تا به اشتراکات موجود در سروده‌های این دو شاعر معاصر در بیان درد تنهایی و مشکلات و ناهنجاری‌های ناشی از آن بپردازد. اما آن چه مایه‌های مشترک در شعر این دو بانو را پدید می‌آورد، دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های زنان، و نیز زندگی در جامعه‌ای مردسالار است. در حقیقت فاطمه ناعوت و سیمین بهبهانی، هر دو میراث‌دار تمدنی کهن و غنی، و نیز وارث بسیاری از تنگ‌نظری‌های جامعه‌ی سنتی و مردسالار خود هستند. زنان در چنین شرایطی معمولاً با محدودیت‌ها و محرومیت‌های بسیاری در حقوق فردی و اجتماعی خود مواجه هستند، و این همه در سروده‌های زنان این جوامع به صورت پررنگ‌تری مطرح می‌شود، و در خلال آن اعتراض به وضع موجود و ترسیم وضعیت آرمانی نیز دیده می‌شود. در این پژوهش، موضوع تنهایی و مفاهیم مرتبط با آن در مجموعه‌ی اشعار سیمین بهبهانی و مجموعه‌ی شعری «اسمی لیس صعباً» (نام من دشوار نیست) فاطمه ناعوت به صورت تطبیقی مقایسه شد. سیمین بهبهانی (۱۳۰۶-۱۳۹۳) در میان ادب‌دوستان ایرانی، شاعر و نویسنده‌ای شناخته شده است. غزل‌های او که در بیش از ۲۰ مجموعه منتشر شده است، مخاطبان زیادی دارد. عشق به میهن، ستودن آزادی و اعتراض به محدودیت‌های اعمال شده علیه زنان، از جمله پرسامدترین موضوعات شعری اوست. اما آن چه سبب شهرت و ماندگاری او و شعرش شد، پلی بود که میان سنت و تجدد در غزل فارسی ایجاد کرد (نقل از ابراهیم تبار، ۱۳۹۶: ۲). وی در طول زندگی حرفه‌ای خود به دریافت چندین جایزه‌ی ادبی داخلی و بین‌المللی مفتخر شد و میراثی ارزشمند از شعر معاصر پارسی برجای گذاشت. فاطمه ناعوت (متولد ۱۹۶۴) نیز از نویسندگان و شاعران معاصر مصری است که به عنوان ادیبی پیشرو و منتقد در جامعه‌ی ادبی مصر شناخته شده است. نظریات انتقادی او در مورد جامعه‌ی سنتی و مردسالار مصر و نیز سروده‌های انقلابی و اعتراضی‌اش در دفاع از حقوق زنان، به مذاق حاکمان خوش نیامده و گاهی محکومیت و زندانی شدن شاعر را در پی داشته است (نقل از حیدری، ۱۳۹۷: ۷-۹). تاکنون از فاطمه ناعوت ۱۰ مجموعه شعری و چندین کتاب نقدی و نیز ترجمه‌ی برخی آثار از انگلیسی به عربی و بالعکس منتشر شده است (رجبی و فرهنگ‌دوست، ۱۳۹۶).

ایران و مصر، هر دو از کهن‌ترین تمدن‌های بشری به‌شمار می‌روند و از فرهنگی غنی و ریشه‌دار

برخوردارند. اما هم در جامعه مصری و هم در جامعه ایرانی، سنت‌ها و باورهای کهنه و دست‌وپاگیر نیز وجود دارد که با اعتقادات دینی و ارزش‌های اجتماعی در آمیخته و باعث کندی حرکت این ملت‌ها به سوی افق‌های جدید در دنیای معاصر شده است. سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت دو نمونه از شاعران معاصر در این دو سرزمین کهن هستند که در شعرشان بسیار از انزوا و تنهایی و غم و اندوه ناشی از تبعیض و محرومیت از حقوق اولیه خود در زندگی فردی و اجتماعی سخن گفته‌اند. بنابراین بررسی مضمون «تنهایی» و دلایل و تبعات آن در شعر بهبهانی و ناعوت، می‌تواند نشان‌دهنده مشکلات و دغدغه‌های مشترک زنان روشن‌فکر و اندیشمند دو ملت، و در سطح کلی‌تر بازگوکننده شکوه‌ها و مطالبات زنان در جامعه مصر و ایران باشد. سیمین بهبهانی از جمله شاعران برجسته در ادبیات معاصر ایران است که سروده‌های او از جنبه‌های گوناگون مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در حوزه ادبیات تطبیقی نیز شعر او در پژوهش‌های بسیاری با شاعران زن عرب مقایسه شده است؛ از جمله:

کتاب زن، عشق، شعر: نگاهی به مضامین مشترک در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان، نوشته جعفری (۱۳۹۵)، مقاله «مقایسه تطبیقی سیمای مرد در اشعار فدوی طوقان و سیمین بهبهانی»، نوشته قهرمانی و قهرمان‌پور (۱۳۹۶)، مقاله «بررسی مقایسه‌ای تغزل‌های غاده السمان و سیمین بهبهانی»، نوشته یزدان‌پناه و متولی (۱۳۹۵)، مقاله «نقد تطبیقی آزادی زنان در اشعار سعاد الصباح و سیمین بهبهانی» نوشته سیفی، اسدپور و اسماعیلی (۱۳۹۵)، مقاله «بررسی تطبیقی کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان»، نوشته پولادی، همتی و قدوسی (۱۳۹۲)، مقاله «بررسی تطبیقی هنجارگریزی محتوایی در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان»، نوشته بیژنی فر و پناهی (۱۳۹۴)، مقاله «بررسی تطبیقی اشعار و افکار سیمین بهبهانی و نازک الملائکه با تأکید بر بینا‌متنیت» نوشته اسماعیلی آهویی.

ناعوت نیز در جامعه امروز مصر به‌عنوان شاعر، نویسنده و ناقدی توانمند شناخته شده است، و در ایران نیز مقالات و پایان‌نامه‌هایی در مورد او و آثارش تألیف شده است؛ از جمله پایان‌نامه‌های متعددی چون «تصویر زن در دیوان اسمی لیس صعبا فاطمه ناعوت» نوشته حیدری (۱۳۹۷)، «تحلیل ساختار اسلوب و مضامین شعر فاطمه ناعوت» نوشته فرهنگ‌دوست (۱۳۹۶)، «شرح احوال و بررسی مضامین اجتماعی در دو دیوان نقره اصبع و اسمی لیس صعبا فاطمه ناعوت»، نوشته اکبرزاده (۱۳۹۴)، سه مقاله مشترک از مهدیان طریقه و حیدری با عناوین «الوحده فی اسمی لیس صعبا لفاطمه ناعوت» (۲۰۱۸)، «کارکرد نشانه‌ها در دیوان اسمی لیس صعبا فاطمه ناعوت» (۱۳۹۶) و «جایگاه زن در دیوان اسمی لیس صعبا فاطمه ناعوت» (۱۳۹۷)، و مقاله «بررسی انواع عاطفه در دیوان الأوغاد لا یسمعون الموسیقی» نوشته رجیبی و فرهنگ‌دوست (۱۳۹۶).

اما تا کنون هیچ پژوهشی به بررسی تطبیقی آثار بهبهانی و ناعوت نپرداخته است. لذا هدف پژوهش حاضر، بررسی مسأله تنهایی زن در سایه مردسالاری و بازتاب آن در اشعار سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت می‌باشد.

روش

طرح پژوهش، جامعه‌ی آماری و روش نمونه‌گیری: طرح این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. جامعه‌ی پژوهش، مجموعه‌ی اشعار سیمین بهبهانی و دیوان «اسمی لیس صعبا» (نام من دشوار نیست) از فاطمه ناعوت است. نمونه‌های مورد بررسی مقاطعی از اشعار سیمین بهبهانی و ناعوت است که به موضوع تنهایی اشاره دارند.

روش اجرا

برای انجام این پژوهش، ابتدا مقاطع و ابیاتی که با موضوع تنهایی زن مرتبط بود، از دیوان هردو شاعر استخراج شد و سپس از نظر موضوعی دسته‌بندی و به‌صورت تطبیقی مورد بررسی، تحلیل و مقایسه قرار گرفت. بنابراین آن چه در این تحقیق اهمیت بیشتری دارد، محتوا و مضمون سروده‌هاست.

یافته‌ها

غلبه فرهنگ مردسالارانه در قرن‌های گذشته، و به تبع آن، حضور کم‌رنگ یا عدم حضور زن به‌عنوان یک کنش‌گر اجتماعی سبب شده است که نتوان به تصویری واقعی از زن در ادبیات کهن ملت‌ها دست یافت (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۲). در عصر حاضر نیز بحران‌های اجتماعی و سیاسی و پیچیدگی‌های دنیای مدرن «برخی از شاعران معاصر را بر آن داشته تا از تمرکز بر دلمردگی‌ها و مویه‌های فردی چشم‌پوشی کرده و بر دغدغه‌های بزرگ اجتماعی متمرکز شوند.» (حیبی، احمدی و بهمدی، ۱۳۹۳: ۹۷) اما گاه در آثار تاریخی از ادیبان بسامد این واگویه‌ها و درد دل‌ها به‌قدری زیاد است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، و این‌گونه مضامین در ادبیات زنان بیشتر به چشم می‌خورد. سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت، از جمله‌ی این زنانند که بخش زیادی از سروده‌هایشان را به بازتاب شخصیت، مطالبات و دل‌مشغولی‌های زن معاصر شرقی در سایه‌ی تسلط مرد بر تمام جوانب زندگی‌شان اختصاص داده‌اند. مفاهیمی چون تنهایی، دوری، دلتنگی، محرومیت از عشق و ... را در سروده‌های سیمین بهبهانی به وفور می‌توان یافت. هم‌چنین فاطمه ناعوت در اشعار خود، از مسائل زنان، از جمله محدودیت‌ها و محرومیت‌ها، و نیز از موضوع تنهایی فراوان سخن گفته است و این مفاهیم در مجموعه «اسمی لیس صعبا» بخش زیادی از سروده‌ها را به خود اختصاص داده است (مهدیان طرقله و حیدری، ۱۳۹۶: ۵۵۴). در این پژوهش، مفاهیم مشترک مرتبط با موضوع تنهایی در شعر ناعوت و بهبهانی به‌صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گرفت.

تنهایی در تنگنای محدودیت‌ها

برخی از صاحب‌نظران، تنهایی را عمیق‌ترین واقعیت در زندگی انسان معاصر دانسته‌اند (ویس، ۱۹۹۵، ترجمه خادمی، ۱۳۸۰: ۵۰). تنهایی را گاه می‌توان موهبتی دانست که در خلال آن، فرصتی برای پرورش

استعدادها و سامان دادن به نظام فکری فراهم می‌آید. این نوع از تنهایی غالباً خودخواسته است و با میل و رغبت، انتخاب می‌شود. اما اگر تنهایی علیرغم میل باطنی به انسان تحمیل شود، تحمل آن دشوار، و تبعات آن فراوان خواهد بود. ادیبان و شاعران، و به‌ویژه شاعران زن به فراوانی از این دو گونه تنهایی در شعر خود سخن گفته‌اند؛ زیرا از یک سو بسیاری از لحظات ناب شاعرانه در تنهایی رخ می‌نماید، و از سوی دیگر زنان بنا بر طبیعت عاطفی‌شان در مواجهه با تنهایی تحمیلی بسیار آسیب‌پذیرتر هستند. اما آن چه در شعر زنان بیشتر جلب توجه می‌کند، نوعی تنهایی است که ناشی از خلأ عاطفی و عدم حضور همدم و غمگسار در زندگی است. بسیاری از این تنهایی‌ها فقط جنبه‌ی عاطفی و روانی دارد؛ بدین معنا که شخص در واقع از نظر فیزیکی تنها نیست، بلکه حس تنهایی به خاطر عدم درک احساسات و عواطف او از طرف مقابل، و یا عدم دریافت محبت و همدلی مورد انتظار اوست. در شعر سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت نمونه‌های فراوانی از این احساس تنهایی به چشم می‌خورد. ناگفته پیداست که در این احساس تنهایی و بی‌کسی، هم حساسیت‌های زنانه نقش دارد و هم حساسیت‌های خاص شاعران.

قطعه معروف «دل‌گرفته‌ای دوست» سیمین بهبهانی نمونه خوبی از این نوع است. در این قطعه، شاعر از غم و اندوه خود، و از محدودیت و تنگنایی سخن می‌گوید که قلب لطیف او را می‌فشارد، و راه‌گریزی از این تنگنا نیز نمی‌شناسد:

«دل‌گرفته‌ای دوست، هوای‌گریه با من
کجا روم که راهی به گلشنی ندانم
گر از قفس‌گریزم، کجا روم، کجا من؟
که دیده بر گشودم به کنج تنگنا من»
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۶۸۸)

گرفتار بودن در چنین تنگنای عاطفی و احساسی، که نه تحمل آن ساده است و نه گریز از آن ممکن، از جمله مفاهیمی است که در شعر هر دو شاعر بارها تکرار شده است.

فاطمه ناعوت در سروده‌ای می‌گوید:

«... إِنِّي وُلِدْتُ فِي أَنْبُوبِ ضَيْقٍ / وَ تَنَفَّسْتُ هَوَاءَ ضَيْقًا / وَ عَشْتُ وَ كَبُرْتُ فِي مَمَرٍ ضَيْقٍ / ... سَأْهَرِبُ / هَذِهِ الْمَرَّةَ أَيْضًا...» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۹۹): (من در لوله تنگی متولد شدم / و هوایی گرفته را تنفس کردم / و در راهرو تنگی زندگی کرده و بزرگ شدم / ... خواهم گریخت / این بار نیز...)

ناعوت از همان تنگنایی شکوه می‌کند که بهبهانی نیز در آن چشم‌گشوده و در آن باقی مانده است؛ با این تفاوت که سیمین بهبهانی گریزی از این تنگنا نمی‌بیند، اما ناعوت می‌گوید این بار نیز خواهم گریخت. حال باید پرسید که ناعوت به کجا خواهد گریخت؟ او پاسخ این پرسش را در همین سروده ارائه داده است. حقیقت این است که او زندگی خود را سراسر تنگنا می‌بیند و هر مرحله از حیاتش را گریز از تنگنایی به تنگنای دیگر می‌داند:

«إِنَّ أْبِي يُطَلِّي النَّافِذَةَ بِالْأُزْرَقِ / وَيَرْفَعُ جِدَاراً أُمَامَ الْبَيْتِ / كَيْ نَعِيشَ أَعْوَاماً أُخْرَى ...» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۹۹): (پدرم پنجره را رنگ آبی می‌زند/ و دیواری در مقابل خانه بالا می‌برد/ تا چند سال دیگر زندگی کنیم...). پدر، از یک سو شیشه پنجره را با رنگ آبی که نماد آزادی و رهایی و یادآور آسمان آزاد و پهناور است رنگ می‌زند، و از سوی دیگر در مقابل این پنجره، دیواری بالا می‌برد تا به گمان خویش حریم امنی برای همسر و دخترانش فراهم آورد. «بنابراین گرچه رنگ آبی معنای نمادین خود را از دست نداده است، ولی در این سیاق به بیان مفهومی دیگر کمک کرده است.» (مهدیان طرهبه و حیدری، ۱۳۹۶: ۵۵۸) پس طبیعی به نظر می‌رسد که شاعر خود را همواره در گریز از تنگنایی به تنگنایی، و از قفسی به قفس دیگر ببیند؛ قفس‌هایی که سیمین بهبهانی نیز از آن شکوه کرده و گاهی هوای گریز از آن را داشته است:

«قفس، همه دنیا قفس، قفس هوای گریزم به سر زند»
(بهبهانی، ۱۹۹۱: ۱۱۱۶)

بهبهانی هم مانند ناعوت همه دنیا را قفس می‌بیند، و زندگی را فروافتادن از قفسی به قفس دیگر. گاه این تنگنا بسیار آزاردهنده می‌شود و شاعر از خویش می‌پرسد که تا کی باید در این حصار باقی ماند؟:

«ترنج رسته به زندان تنگ تنگ منم که عطریز بلورین حصار خویشتم
حصار شیشه این عصمت حقیر مرا چرا نمی‌شکنند و چرا نمی‌شکنم؟»
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۱۱۱۶)

تشبیه زن به گیاهی معطر، رسته در گلدان تنگ بلوری، نشان‌دهنده نگاه سیمین بهبهانی به مسئله عفت زن و محدودیت‌هایی است که با این بهانه بر او تحمیل شده است. او معتقد است زمان آن رسیده که برای شکستن این حصار کاری کرد؛ بنابراین می‌پرسد چرا دیگران و نیز خود من در این مسیر گام بر نمی‌داریم؟

زن و تنهایی عاطفی

مطالعات میان‌رشته‌ای (جامعه‌شناختی - روان‌شناختی)، تنهایی را به دو حوزه عمده‌ی اجتماعی و عاطفی تقسیم کرده‌اند. به‌طور خلاصه می‌توان تنهایی اجتماعی را به عدم برآورده شدن نیازهای فرد از سوی شرکای او در یک رابطه‌ی اجتماعی مربوط دانست، و تنهایی عاطفی نیز به معنی احساس ناخوشایندی است که غالباً ناشی از نارضایتی فرد از کمیت یا کیفیت روابط او با دیگری است (ویس، ۱۹۹۵، ترجمه خادمی، ۱۳۸۰: ۵۰ - ۵۱). تنهایی عاطفی در بسیاری موارد، پیامد ناکامی در روابط عاشقانه است و نیز در

بیشتر موارد دامنگیر زنان می‌شود. در حقیقت «واژه عشق برای زن و مرد معنای یکسانی ندارد» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنوعی ۱۳۸۰: ۵۶۷). میل به دوست داشته شدن و مورد توجه و علاقه دیگری واقع شدن، جزئی از وجود زن و هویت اوست. «عشق» ارزشمندترین میل طبیعی در وجود زن است» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنوعی، ۱۳۸۰: ۵۶۷) و به او احساس ارزشمندی و امید به زندگی می‌بخشد. بنابراین اگر زنی احساس کند که عشقی در زندگی او نیست و کسی علاقه و توجهی به او ندارد، معمولاً دچار سرخوردگی و افسردگی می‌شود؛ مگر این که تنهایی او خودخواسته و به انتخاب خودش باشد. حقیقت این است که زندگی بدون عشق برای نوع بشر و به‌ویژه برای زن، زندگی بی‌هدف و بی‌روحي خواهد بود. سیمین بهبهانی در این باره می‌گوید:

«نه بسته‌ام به کس دل، نه بسته دل به من کس چو تخته پاره بر موج، رها رها رها من»
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۶۸۸)

شاعر دل‌نستن به دیگری و مورد عشق و محبت دیگری واقع نشدن، و به عبارت ساده‌تر، محرومیت از دوست داشتن و دوست داشته شدن را عین بی‌هدفی و بی‌سرانجامی دانسته و چنین زندگی بی‌روحي را به آوارگی و سرگردانی تخته‌پاره‌ای در کشاکش امواج تشبیه کرده است. اما فاطمه ناعوت تشبیه دیگری را برای توصیف چنین زنی به کار گرفته است. او زن محروم از عشق را به یک کیسه پلاستیکی تهی مانند کرده است که تبدادی آن را به هر سو می‌کشاند:

«السَّيِّدَةُ الْوَّاحِدَةُ / الْعَاطِلَةُ عَنِ الْحُبِّ / تُشْبِهُ كَيْسًا فَارِعًا فِي الْعَاصِفَةِ ...» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۶۸): (بانوی تنها / بی‌عشق / هم‌چون کیسه‌ای تهی در تندباد است ...)

پیداست که این دو تصویر در سروده‌ی دو شاعر تا چه اندازه به هم شباهت دارند. تخته‌پاره‌ای سرگردان و آواره، سوار بر امواج خروشان دریا، که در انتخاب مسیر و مقصد خود هیچ اختیار و اراده‌ای ندارد، به همان اندازه بر پوچی و بی‌هدفی دلالت دارد که یک کیسه پلاستیکی سرگردان در تندباد. هر دو شیء پس از مدت کوتاهی در افق و یا در گستره دریای بی‌کران ناپدید می‌شوند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که دو شاعر، هستی و سرنوشت خویش را منوط به وجود عشق و مهرورزی می‌دانند و نبود آن را مساوی با نابودی و محو شدن از صفحه روزگار. این دو تصویر در شعر دو بانوی ادیب، گویای واقعیتی در طبیعت زن است، و آن نیاز فطری و عاطفی زن به دوست داشته شدن است.

سیمین بهبهانی در قطعه‌ای دیگر به نام «شبگرد» در توصیف عالم تنهایی خود می‌گوید:

«در عالم هشیاری از بی‌خبری مستم در گوشه‌ی تنهایی از بی‌خودی آگاهم
ویرانه‌ی متروکم: نه بام و نه دیواری آرام نگیرد کس در سایه‌ی کوتاهم»
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۳۴۱)

در این دو بیت، شکوه از تنهایی، سردرگمی، بی‌یاری و یاور بودن و مفاهیمی از این دست قابل لمس است. اما آن چه در این مجال بیشتر جلب توجه می‌کند، مصرع آخر است: «آرام نگیرد کس در سایه‌ی کوتاهم». شاعر زندگی خود را به دیوار ویرانه‌ای تشبیه کرده است که کسی در سایه‌ی آن پناه نمی‌گیرد. او احساس می‌کند کسی خواهان همنشینی با وی نیست و همگان نسبت به او بی‌رغبت هستند. همین مضمون را در سروده‌ای از فاطمه ناعوت نیز می‌توان یافت:

«وَحِيدَةٌ / مُتَوَحِّدَةٌ / لَا أَهْلَ لَهَا وَ لَا أَصْدِقَاءَ / وَ أَخْفَقَ النَّاسُ فِي حُبِّهَا» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۳۴): (تنهاست / تنها / نه خانواده‌ای دارد و نه دوستانی / و مردم در عشق او ناکام ماندند)

ناعوت از تنهایی زنی سخن می‌گوید که کسی همدل و سنگ صبور او نیست؛ گویا نه خانواده‌ای دارد و نه دوستی، و شاید همین تنهایی و انزوا باعث شده است که کمتر مورد توجه دیگران قرار گیرد. آن چه می‌تواند تاب آوردن در برابر غم و اندوه را برای یک زن میسر کند، وجود کسانی است که بتوانند در مورد دردها و دل‌مشغولی‌هایش با آنان درددل کند. سیمین بهبهانی تنها سنگ صبور خود را اندیشه و پندار خویش می‌داند، و حتی آرزو می‌کند که کاش سنگ گوری هم‌دم و هم‌راز او شود؛ زیرا در این زمانه، انتظار یافتن سنگ صبور نمی‌توان داشت:

«لیکن مرا چو دختر پندارم / هم‌صحبتی و سنگ صبوری نیست
سنگ صبور پیشکش دوران / سنگ سیاه‌خانه‌گوری نیست»
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۱۳۵)

ناعوت نیز در بیان بی‌کسی و تنهایی خود می‌گوید حتی سنگی نیز ندارم که پس از مرگم بر مزار من برای یافتن ردی از من، قبرم را بشکافد:

«وَلَيْسَ لِي كَلْبٌ / يَنْبِشُ الْقَبْرَ عَنْ خُصْلَتِي ...» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۵۸): (و سنگی ندارم / که قبر را در جستجوی طرّه‌ی گیسوانم بشکافد ...)

در حقیقت، کنایه ناعوت به افرادی است که در زندگی نتوانسته‌اند وفاداری خود را به او ثابت کنند و در نهایت او را تنها گذاشته‌اند؛ در حالی که یک سگ می‌تواند حتی پس از مرگ صاحبش نیز هم چنان به او وفادار بماند. پیداست که اشاره‌ی هر دو شاعر به «گور» نشان‌دهنده‌ی اوج افسردگی و ناامیدی ایشان نسبت به داشتن همدمی شایسته در این زندگی دنیایی است.

زن و تنهایی در زندگی مشترک

در یک رابطه‌ی اجتماعی اگر یکی از طرفین حمایتی کمتر از حد انتظار دریافت کند، احساس تنهایی خواهد کرد (ویس، ۱۳۸۰: ۵۱). این پدیده در خانواده که از کوچکترین واحدهای اجتماعی شمرده می‌شود نیز می‌تواند مصداق داشته باشد. آنچه بسیاری از زنان شرقی را رنج می‌دهد، عدم بهره‌مندی از جایگاه و ارزش لازم در نگاه مردان و به‌ویژه شریک زندگی‌شان است. این بی‌توجهی به زن، ریشه‌ای بس دیرینه دارد و حتی در نگاه فلاسفه و دانشمندان قدیم نیز زن، انسانی ناقص شمرده می‌شد. ارسطو معتقد بود که زن بودن زن، به خاطر عدم بهره‌مندی از برخی خصوصیات است (سلدن و ویدوسون، ۱۹۸۵، ترجمه مخبر، ۱۳۸۷: ۲۵۳). فاطمه ناعوت نیز این بی‌ارزش بودن زن در نگاه مرد، و نگاه ابزاری به زن در جامعه مردسالار مصر را با تشبیه زن به ته‌سیگار یا صدف خشکیده‌ای در بیابان برای مخاطب تصویر کرده است:

«هذا خَصْرَى مِثْلُ سِجَارَةٍ مُهْمَلَةٍ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۱۵): (این تن من است / هم چون سیگاری رها شده)
 «... وَأَنْتِ / قَوْعَةٌ جَافَةٌ / مَرْمِيَةٌ فِي جَدْبٍ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۶۲): (و من / صدفی خشکیده‌ام / پرت شده در بیابانی بی‌آب و علف)
 از دیگر عوامل بروز احساس تنهایی می‌توان به خشونت خانگی اشاره کرد که خود انواع گوناگونی دارد و موجب از میان رفتن اعتماد به نفس زن و بروز ناهنجاری‌هایی چون احساس حقارت، درماندگی و افسردگی او می‌شود. در چنین شرایطی زن در خانه‌ی خود نیز احساس امنیت نمی‌کند و جامعه‌ی مردسالار نیز باعث تشدید خشونت شده و احساس تنهایی زن را بیشتر می‌کند (صادقی فسایی، ۱۳۹۲: ۱۱).
 سیمین بهبهانی تلاش کرده است تصویری از مرد به‌عنوان شریک زندگی ارائه کند. وی کسی را که زمانی به او عشق ورزیده است، با صفاتی یاد می‌کند که از او شخصیتی حیوان‌صفت در ذهن مخاطب می‌سازد:

«آه! عشق ورزیدم با چگونه حیوانی
 در چگونه کابوسی، یا چگونه هذیانی
 ... کاش مار می‌گشتم، پوست‌وار می‌هشتم
 می‌گریختم از خود، با تن درخشانی
 ... آه! عشق ورزیدم، سکه را دو رو دیدم
 روی: نقش جبریلی، پشت: شکل حیوانی»
 (بهبهانی، ۱۳۹۱: ۸۴۷)

او آرزو می‌کند که ای کاش از این زندگی بیرون بیاید؛ هم چون ماری که پوسته کهنه خود را می‌کند

و با فلس‌های درخشان، از قیدوبند لباس کهنه‌اش رها می‌شود. بهبهانی ظاهر و باطن شخصیت مرد را به دو روی سکه تشبیه می‌کند؛ بر یک طرف نقشی فرشته مانند و بر سوی دیگر صورتی حیوانی حک شده است. مسلماً چنین مردی همواره تلاش می‌کند که روی خوش سکه را به دیگران بنمایاند؛ بنابراین روی دیگر سکه را افراد اندکی خواهند دید؛ از جمله شریک زندگی‌اش.

این تصویر منفی از مرد را فاطمه ناعوت با ملایمت و ملاحظت بیشتری ارائه کرده است. او مرد مستبد مصری را به فرعون‌ی تشبیه کرده که تنها عصایی کم دارد:

«مَعْ أُنْكَ حِينَ تَنَامُ كَطِفْلٍ / عَلِي سَرِيرِي / كَفُّكَ تَحْتَ خَدِّكَ / أَوْ ذِرَاعَاكَ مَعْقُودَتَانِ فَوْقَ صَدْرِكَ / مِثْلُ فِرْعَوْنَ يَنْقُضُهُ صَوْلِجَانٌ ...» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۷۷): (با این که تو وقتی مانند کودکی می‌خوابی / بر تخت خواب من / و دست زیر گونه‌ات / و یا دستانت بر روی سینه‌ات گره خورده‌است / به فرعون‌ی می‌مانی که عصایی کم دارد ...)

در این تصویر، گرچه شاعر مرد خود را در حال خواب هم چون کودکی معصوم می‌بیند، اما هرگز از یاد نمی‌برد که او به هنگام بیداری مانند فرعون‌ی ستمگر و جبار، بر فضای زندگی خانوادگی حاکم است و جز امر و نهی و برآوردن خواسته‌های خود، چیزی نمی‌شناسد. این مقطع، یادآور سروده‌ای از شاعر کویته «سعادت الصباح» است که می‌گوید: «اگر می‌دانستی تا چه اندازه دوستت دارم، مانند فرعون با من رفتار نمی‌کردی، و شرایط خود را مانند فاتحان بر من تحمیل نمی‌کردی.» (الصباح، ۲۰۰۰، ترجمه فرامرزی، ۱۳۷۸: ۹۳)

تنهایی و احساس پوچی و بیهودگی

آن‌گاه که زنان، احساس کنند از سوی شبکه‌ها و سازوکارهای اجتماعی حمایت نمی‌شوند و یا مورد توجه قرار نمی‌گیرند، به نوعی احساس انزوا و بی‌ارزش بودن دچار می‌گردند. این زنان احساس پوچی و خستگی کرده و اعتماد به نفس و خودباوری‌شان را از دست می‌دهند. البته این گونه احساس تنهایی اجتماعی را در میان زنان غیر شاغل بیشتر می‌توان دید (مجیدآبادی، ۱۳۹۶). به‌هرحال تنهایی واقعی است که هر از گاهی اندیشه و عواطف انسانی را تسخیر می‌کند و شاید گاهی نیز با احساسی هراس‌آور و آزاردهنده همراه باشد (مجیدآبادی، ۱۳۹۶). احساس تنهایی و فقدان یار و همدم، می‌تواند تبعات گوناگونی به‌همراه داشته باشد که در قالب اضطراب، نگرانی، احساس پوچی، بیهودگی و بی‌هدفی بروز می‌یابد. سیمین بهبهانی در ابیاتی، این بیهودگی و گذران وقت با سرگرمی‌های پوچ را که برای پرکردن خلأ ناشی از فراق یار و فقدان محبوب است، این‌گونه تصویر می‌کند:

«بشمار برگ‌های گلی را، وقتی که هیچ کار نداری

با یاد یار زمزمه سرکن، در غربتی که یار نداری

هر شب کنار پنجره بنشین، بر امتداد جاده نظر کن
 شاید که دوستی ز در آید، هر چند انتظار نداری
 هر صبح ساعت نه را چو بشنوی ز خانه برون شو
 چابک برو اگر چه بدانی با هیچ کس قرار نداری
 (بهبهانی، ۱۳۹۱: ۱۰۷۵)

شمردن گل برگ‌ها، زمزمه‌های عاشقانه، خیره شدن به جاده و بیرون رفتن از خانه بی هیچ هدفی، همه وهمه برای تسلی بخشیدن به دردی است که از تنهایی و فقدان محبوب ناشی می‌شود. اما فاطمه ناعوت، همین بیهودگی و گذران اوقات را به بیان دیگری تصویر کرده است:

«السَّيِّدَةُ الْوَاحِدَةُ / ... تُسَلِّي خَوَاءَهَا / بَعْدَ الْوُجُوهِ فِي الطَّرِيقِ / وَ مَسَحَ أبعادِ المَدِينَةِ / بِحِسَابِ الكِيلومتراتِ فِي عَدَادِ السَّيَّارَةِ / وَ مُرَاقِبَةَ أَلوانِ عُمَالِ التَّظَافَةِ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۶۸): (بانوی تنها / ... خلأ و پوچی خود را تسلی می‌بخشد / با شمردن چهره‌ها در مسیر / و اندازه‌گیری ابعاد شهر / با محاسبه کیلومترها در کیلومتر شمار اتومبیل / و زیر نظر گرفتن رنگ لباس‌های رفتگران)

بنابراین فاطمه ناعوت نیز نگاه به جزئیات چهره‌ها، عابران، پیمودن بی هدف خیابان‌های شهر، محاسبه ابعاد شهر با کیلومتر شمار خودرو و حتی دقت در رنگ لباس رفتگران را وسیله‌ای برای پر کردن خلأ ناشی از فقدان یار و همدم می‌شمرد. او در ادامه همین قطعه می‌گوید:

«وَلَا لِأَن لَّا أَحَدَ ثَمَّةَ بِانْتِظَارِهَا بِالْبَيْتِ / يَنْزِلُ الْمُؤَشَّرُ إِلَى ۳۰ كم / سَاعَةً / كَيْ تَفْحَصَ المَلامِحَ بِدِقَّةٍ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۶۹): (و از آن‌جا که کسی در خانه منتظرش نیست / عقربه‌ی سرعت تا ۳۰ کیلومتر در ساعت پایین می‌آید / تا چهره‌ها را به دقت بررسی کند)

از این سروده‌ها پیداست که هر دو شاعر، نسخه‌ای مشابه را برای رهایی از درد تنهایی و یا کاستن از شدت آن تجویز می‌کنند، و آن سرگرم شدن به کاری هر چند بیهوده و پوچ، و یا زیر نظر گرفتن ازدحام و هیاهوی خیابان‌های شهر و گم شدن در آن است. البته در سروده بهبهانی، وانمود کردن وجود محبوب و پرداختن به او در خیال و رؤیا، به‌عنوان جایگزینی برای محبوب حقیقی معرفی شده است.

خانه‌نشینی و تنهایی زن

سیمین بهبهانی در قطعه‌ای، از سکوت و سکون خانه‌خویش سخن می‌گوید؛ خانه‌ای که نه روشنایی و

امیدی در آن هست و نه شادی و سروری. در این فضای بسته فقط سکوت است و حسرت. او فقط صدای خویش را می‌شنود که در این سکوت می‌میرد و هیچ کس شنوای سخن او نیست:

«نیستم، نیستم، هوا نیست، نور و شادی نیست
 درون این خفقان هر چه هست و نیست منم
 فضا تهی است، صدا در سکوت می‌میرد
 کدام پیک رساند به گوش‌ها سخنم؟
 ز پشت پنجره من با سکوت و حسرت خویش
 گواه هم‌رهی نور ماه با چمنم»
 (بهبهانی، ۱۳۹۱: ۴۷۲)

ناعوت نیز در توصیف تنهایی خود از خانه بزرگش سخن می‌گوید که وسعت آن نمی‌تواند دل‌تنگی صاحبش را تسکین بخشد:

«الْبَيْتُ الْوَاسِعُ / لَيْسَ وَاسِعًا / بَارِدٌ فَفَقَطُ / يَعْنِي الْهَوَاءُ فِي بَيْتِي / كَثِيرٌ عَلَى أَنْفٍ وَاحِدٍ ...» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۹۴):
 (خانه‌ی بزرگ / بزرگ نیست / فقط سرد است / یعنی هوا در خانه من / برای یک نفر زیاد است)

ناعوت برخلاف بهبهانی که می‌گوید: «هوا نیست»، احساس می‌کند هوای خانه او بیش از نیاز اوست، و به عبارت دیگر، فضای وسیع خانه‌اش برای یک نفر زیاد است. این وسعت بی‌هوده، و فقدان یک هم‌خانه و هم‌نشین، فقط سردی و بی‌روحي خانه را دوچندان می‌کند. این شیوه غیر مستقیم در بیان تنهایی و احساس نیاز به همدم و هم‌نفس در سروده ناعوت در مقایسه با بهبهانی، تصویری خلاقانه و بدیع به نظر می‌رسد و جذابیت خاصی به شعر بخشیده است.

تنهایی زن در فراق محبوب

انتظار محبوب و چشم‌به‌راه معشوق بودن در سروده‌های عاشقانه مفهومی پرکاربرد است. دوری از معشوق همواره عاشق را می‌آزارد و این رنج و محنت در فراق محبوب بخشی مهم از اشعار عاشقانه را دربر می‌گیرد. در سروده‌های بهبهانی و ناعوت نیز این قییل مفاهیم کم نیست. سیمین بهبهانی در بیان تشویش و بی‌تابی و انتظار طاقت‌فرسایش می‌گوید:

«ستاره دیده فرو بست و آرامید؛ بیا
 شراب نور به رگ‌های شب دويد؛ بیا
 ز بس به دامن شب اشک انتظارم ریخت
 گل سپیده شکفت و سحر دمید؛ بیا»
 (بهبهانی، ۱۳۹۱: ۲۹۴)

او تمام شب را به تنهایی در انتظار نشسته و حتی شاهد فروختن ستاره‌ها و طلوع سپیده صبح بوده است؛ اما هنوز از آمدن محبوبش ناامید نیست و هم چنان او را فرا می‌خواند.

اما فاطمه ناعوت می‌داند که محبوبش نخواهد آمد و این وعده‌های پیاپی به وصال نخواهد انجامید: «أَنْتَ لَا تَأْتِي / صَوْتُكَ وَحْدَهُ / يَأْتِي / لَا تَقُولُ تَعَالَى / بَلْ: رَاقِبِي التُّجُومَ فِي السَّمَاءِ / كُلَّمَا انطَفَأَ وَاحِدٌ / قَطَعْتُ مِيلاً نَحْوَكِ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۹۳): (تو نمی‌آیی / فقط صدایت / می‌آید / نمی‌گویی / بلکه می‌گویی: ستارگان را در آسمان نظاره کن / هرگاه یکی خاموش شد / یک مایل را به سوی تو طی کرده‌ام) او از محبوبش تنها صدایی می‌شنود و صدای محبوب نیز جز وعده‌های سرگرم‌کننده و دلخوشی‌های پوچ، چیزی به او ارزانی نمی‌دارد.

از سوی دیگر، بهبهانی و ناعوت در مقاطعی از سروده‌های خود نشان می‌دهند که هم چون بسیاری دیگر، دوری را بر وصال ترجیح می‌دهند، و در حقیقت وصال را پایان عشق می‌دانند. سیمین بهبهانی می‌گوید:

«من می‌گریزم از تو و از عشق گرم تو با آن که آفتاب فروزنده منی
ای آفتاب عشق! نمی‌خواهمت دگر هر چند دلفروزی و هر چند روشنی»
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۱۲۷)

از این ابیات پیداست که شاعر هنوز عاشق است، اما از وصال می‌گریزد و پرهیز می‌کند، و حتی خود عشق را نیز با تمام جذابیت و زیبایی‌اش از خود می‌رانند. فاطمه ناعوت نیز با عباراتی زیبا، همین جدایی خودخواسته را تصویر کرده است:

«لَا تَأْتِ إِلَيَّ / ظِلٌّ بَعِيداً / كَيْ تَظِلَّ حَرَكَةُ الْأَرْضِ / وَ لُعْبَةُ النُّورِ وَ الظِّلِّ / ثُمَّ / أَنَا أَجْمَلُ حِينَ تَنَائِي» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۱۵-۱۶): (نزد من میا / دور بمان / تا حرکت زمین / و بازی نور و سایه باقی بماند / گذشته از این / وقتی تو دور می‌شوی، من زیباترم)

ناعوت - هم چون بهبهانی - به صراحت اعلام می‌کند که خواهان وصال نیست و از محبوبش می‌خواهد که به او نزدیک نشود. او معنای زندگی را در همین تب و تاب و اشتیاق ناشی از عشق می‌داند و گردش روزگار را بر مدار عشق تفسیر می‌کند. آن‌چه سروده ناعوت را زیباتر و گیراتر می‌کند، تشبیه اشتیاق وصال و بیم فراق، به بازی نور و سایه است، و این استفاده‌ای هنرمندانه از دلالت‌های نشانه‌شناختی نور و تاریکی است (مهدیان طریقه و حیدری، ۱۳۹۶: ۵۶۵). در نهایت ناعوت خود را در فراق محبوب و در سوز و گداز عاشقی زیباتر می‌بیند. وی در قطعه‌ای دیگر می‌گوید:

«مُتَعَبَةٌ! لِكِنِّي أَجْمَلُ / حِينَ الْمَسَافَاتُ بَيْنَنَا تَتَّسِعُ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۱۱): (خسته‌ام! / اما زیباترم / هنگامی که فاصله‌ها میان ما گسترده‌تر می‌شود)

او گرچه دوری از محبوب را خسته‌کننده و رنج‌آور می‌داند، اما این دوری را برای تداوم زیبایی‌های زندگی لازم می‌شمارد.

تلاش و سخت‌کوشی، در عین تنهایی

زن شرقی، با تمام بی‌مهری‌ها و تبعیض‌هایی که علیه خود می‌بیند، هم چنان سخت‌کوش و مقاوم است و علاوه بر غم و حسرت و محدودیت و تنهایی و ... بار سنگین بسیاری از مشکلات و مسؤولیت‌های خانواده را نیز به‌دوش می‌کشد. اما «دلایل مختلف از جمله غلبه نگاه مردسالار، موجب گردیده که نقش مثبت و کارآمد زنان کم‌تر مورد توجه قرار گیرد.» (جهانشاهی افشار، ۱۳۹۴: ۳۳) سیمین بهبهانی در توصیف چنین زنانی می‌گوید:

«زن: سخت‌کوشی و زیبایی، با تخته‌پاره تنهایی

بازو گشوده و می‌راند بر موج‌ها به شکیبایی»

(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۸۷۵)

زن در نگاه او موجودی است که با وجود لطافت و زیبایی ذاتی‌اش، با سخت‌کوشی و صبوری، حتی تنها و بی‌پشتیبان، در امواج متلاطم روزگار، تخته‌پاره زندگی‌اش را به پیش می‌راند. ناعوت نیز قلب زن را گنجینه‌ای از عذاب‌ها، سختی‌ها و رازهای مگو می‌داند؛ تا آن جا که در مواجهه با این غم‌ها و سختی‌ها، رفته‌رفته به تکه‌سنگی بی‌تفاوت تبدیل می‌شود:

«... وامرأة / تَحْمِلُ أَسْرَارًا كَثِيرَةً / وَ عَذَابَاتٍ / لَكِنَّ مَحَلَّ الْقَلْبِ / خَرَزَةٌ زَرْقَاءُ» (ناعوت، ۲۰۰۹: ۲۳): (... و

زنی / که رازهای فراوان با خود دارد / و عذاب‌هایی / اما به جای قلب / مهره‌ای آبی است)

شاید این مهره آبی را بتوان نماد سردی و بی‌تفاوتی قلب زن نسبت به دردها و رنج‌های پیاپی دانست، چرا که تکرار رنج و عذاب، مقاومت و آستانه تحمل را در انسان بالا می‌برد؛ و نیز می‌تواند بر صبر و شکیبایی قلب زن اشاره داشته باشد؛ یعنی این زن آنقدر صبور است که گویی دلی در سینه ندارد. اما در هر حال به نظر می‌رسد هدف شاعر، بیان این نکته است که قلب یک انسان، و به‌ویژه قلب یک زن، تاب تحمل این همه رنج و عذاب را ندارد، و تراکم غم و اندوه و لبریز شدن دل از اسرار پنهان، در نهایت این قلب را به بی‌تفاوتی و سردی می‌کشاند.

در قطعه‌ای دیگر، ناعوت از زنی سخن می‌گوید که بخش مهمی از کارهای دشوار زندگی روستایی را بر دوش می‌کشد:

«تَسْتَقْبِلُ النَّوْرَ بَعْدَ خِرَافِهَا / تَكْنِسُ الدَّارَ / و ... تَحْلِبُ اللَّبَنَ / لِيُبَلِّلَ بِهِ قِطْعَةَ قُطْنٍ / تُمَسِّدُ بِهَا الْبَصِيرَ الْمَقْرُوحَ»
(ناعوت، ۲۰۰۹: ۲۹): (سپیده صبح را با شمارش گوسفندانش به استقبال می‌رود/ خانه را جارو می‌زند/ و ... شیر را می‌دوشد/ تا با آن تکه پنبه‌ای را خیس کند/ و انگشت مجروحش را پانسمان کند)

این زن، چنان که پیداست، هم چون یک مرد به کارهای خشن و دشوار زندگی روستایی خو گرفته است، و جراحت انگشتش، که خود آن را پانسمان می‌کند، گواه این تلاش و سخت‌کوشی و صبوری است. چنین تصاویری در سروده‌های هردو شاعر فراوان به چشم می‌خورد؛ تصاویری که نمایانگر بخش‌هایی نهفته از عواطف و احساسات زن شرقی نسبت به جهان اطراف خویش است. در نهایت می‌توان گفت که فاطمه ناعوت و سیمین بهبهانی، صدای بلند زنان سرزمین خویش هستند که از نابرابری و تبعیض و به انزوا کشیده شدن زن در جامعه خود به تنگ آمده‌اند. در نگاه این دو شاعر، تنهایی دردی فراگیر است که زنان جوامع مردسالار از آن رنج می‌برند؛ گرچه به ظاهر تنها نباشند.

بحث و نتیجه‌گیری

سیمین بهبهانی و فاطمه ناعوت، از شاعران برجسته معاصر در ایران و مصر هستند که به صورت جدی به مسأله تنهایی زن پرداخته‌اند؛ به طوری که این موضوع، به ویژه در مجموعه «اسمی لیس صعباً» فاطمه ناعوت، از موضوعات محوری محسوب می‌شود. از بررسی تطبیقی مسأله تنهایی در شعر بهبهانی و ناعوت، می‌توان نتایج زیر را استخراج نمود:

شکوه از تنهایی در شعر بهبهانی و ناعوت، از یک سو تحت تأثیر حساسیت‌های زنانه، و از سوی دیگر حاصل حساسیت‌های شاعرانه است. چرا که مشکلات و مسائل زنان این جوامع، وقتی از زبان شاعران زن بیان شود، تأثیری ملموس‌تر و عمیق‌تر بر مخاطب خواهد داشت.

هردو شاعر از حصار محدودیت‌هایی که آزادی زن را از او می‌گیرد، شکوه کرده‌اند. سخن از تنگنای قفس و دیوارهای بلند در شعر بهبهانی و ناعوت، برای انتقاد از سنت‌های کهنه‌ای است که زنان جامعه را در خود گرفتار کرده است.

از نگاه بهبهانی و ناعوت، محرومیت از عشق حقیقی، و احساس پوچی و بی‌ارزشی، از مهم‌ترین عوامل مؤثر در تنهایی و انزوای زن است. تشبیه زن به کیسه پلاستیکی در تندباد و یا تخته پاره‌ای بر امواج، در راستای بیان این گونه تنهایی است.

فقدان سنگ‌صبور یا محرمی که بار غم‌ها و رنج‌های زن را سبک‌تر سازد، از دیگر اسباب دل‌تنگی و

احساس تنهایی است. بنابراین بهبهانی آرزو می‌کند که کاش سنگ گوری سنگ صبور او شود، و ناعوت حسرت داشتن سگی را می‌کشد که حتی پس از مرگش او را بجوید و به او وفادار بماند. برخی گلایه‌های هردو شاعر، خطاب به مرد به‌عنوان شریک زندگی است که سیطره‌ی خود را علاوه بر عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، به فضای خانه نیز می‌کشاند. بنابراین ناعوت او را هم چون فرعونی مستبد و خودکامه تصور می‌کند و خود را هم چون صدفی خشکیده می‌بیند، و بهبهانی چهره‌ای حیوانی از مرد می‌سازد و خود را هم چون تکه‌سنگی بی‌اراده و بی‌روح تصویر می‌کند.

سرگرمی‌های پوچ و بیهوده نیز راه‌حلی است که هردو شاعر برای گریز از تنهایی به آن متوسل شده‌اند. بهبهانی شمردن گلبرگ‌های یک گل، چشم دوختن به خیابان از پنجره، و یا بیرون رفتن از خانه بی‌هیچ هدفی را پیشنهاد می‌دهد، و ناعوت رانندگی آهسته و بی‌هدف در خیابان‌های شهر و چشم دوختن به چهره‌ی عابران را برای گذران اوقات برمی‌گزیند.

هردو شاعر به دلگیر بودن فضای خانه در نبود همدم و هم‌صحبت اشاره کرده‌اند. هردو شاعر در مواردی فراق محبوب را بر وصال او ترجیح داده‌اند. شاید به این دلیل که معتقدند زیبایی عشق و تب‌وتاب عاشقی، با وصال به پایان می‌رسد؛ گرچه فراق نیز درد دوری و تنهایی را به‌همراه دارد. هردو شاعر به تنهایی زن در انجام برخی مسؤلیت‌های سنگین زندگی اشاره کرده، و از سخت‌کوشی و مقاومت او در پیمودن این راه دشوار تمجید کرده‌اند. در نهایت می‌توان گفت این احساس تنهایی و انزوا در میان زنان مشرق‌زمین نتیجه‌ی نادیده‌انگاشته شدن و عدم دریافت توجه، عشق، آزادی و حق زندگی شایسته‌ی یک انسان است.

تعارض منافع: نویسندگان (نویسنده) تصریح می‌نمایند در این پژوهش تعارض منافع وجود ندارد. این پژوهش با هزینه محقق صورت گرفته است.

سپاسگزاری: نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از افرادی که در انجام این پژوهش یاری رساندند تشکر و قدردانی به عمل آورند.

- منابع
- ابراهیم تبار، ابراهیم. (۱۳۹۶). بررسی انواع هنجارگریزی در اشعار سیمین بهبهانی. پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت. پاییز و زمستان، ۶(۲)، ۵۶-۸۰.
 - اسماعیلی آهویی، فاطمه. (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی اشعار و افکار سیمین بهبهانی و نازک الملائکه با تأکید بر بینامتنیت. مجموعه مقالات برگزیده همایش ملی بینامتنیت، ج ۱، ۲۷۰-۲۵۵.
 - اکبرزاده، رحمن. (۱۳۹۶). شرح احوال و بررسی مضامین اجتماعی در دو دیوان فاطمه ناعوت: نقره

- اصبغ و اسمی لیس صعبا. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری.
- بهبهانی، سیمین. (۱۳۹۱). مجموعه اشعار. چاپ پنجم، تهران: مؤسسه نگاه.
- بیژنی فر، لعبت، پناهی، مهین. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی هنجارگریزی محتوایی در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان. دوفصل‌نامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی، (۱)۱، ۳۲-۹.
- پولادی، منیژه، همتی، امیرحسین، قدوسی، کامران. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)، (۷)۲۶، ۲۰-۱.
- جعفری، مجتبی. (۱۳۹۵). زن، عشق، شعر: نگاهی تطبیقی به مضامین مشترک در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان. تهران: لوح محفوظ.
- جهانشاهی افشار، علی. (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی ویژگی‌های زنان در دکامرون با سندبادنامه و کلیله و دمنه. نشریه ادبیات تطبیقی، (۷)۱۳، ۲۶-۵.
- حبیبی، علی اصغر، احمدی چناری، علی اکبر، بهمدی، زهرا. (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی درونمایه‌های اجتماعی مشترک در شعر فروغ فرخزاد و سعادت الصباح (با تمرکز بر رویکرد زنانه). نشریه ادبیات تطبیقی، (۶)۱۱، ۶۶-۴۶.
- حسینی، مریم. (۱۳۸۸). ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات فارسی. تهران: چشمه.
- حیدری، علی. (۱۳۹۷). تصویر زن در دیوان اسمی لیس صعبا فاطمه ناعوت. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان.
- حیدری، علی، مهدیان طرهبه، روح‌اله، جلیلیان، مریم. (۲۰۱۸). الوحده فی اسمی لیس صعبا لفاطمه ناعوت. مجله الکلیه الاسلامیه الجامعه. نجف، (۵)۵۱، ۲۳۱-۲۱۱.
- دوبوار، سیمون. (۱۹۴۹). جنس دوم. ترجمه قاسم صنعوی. (۱۳۸۰). تهران: نشر توس.
- دهمرده، حیدرعلی، شرفی، سمیرا. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی نگاه زنانه سیمین دانشور و غاده السمان. نشریه ادبیات تطبیقی، (۹)۱۷، ۵۹-۴۰.
- رجبی، فرهاد، فرهنگ دوست، امیر. (۱۳۹۶). بررسی انواع عاطفه در دیوان الاوغاد لا یسمعون الموسیقی. کنفرانس بین‌المللی مطالعات اجتماعی فرهنگ و پژوهش دینی. رشت. ۲۵/۸/۱۳۹۶.
- سلدن، رامان. ویدوسون، پیترو. (۱۹۸۵). راهنمای نظریه ادبی. ترجمه عباس مخبر. (۱۳۸۷). تهران: نشر نو.
- سیفی، محسن، اسدی پور، علی، اسماعیلی، سجاد. (۱۳۹۳). نقد تطبیقی آزادی زنان در اشعار سعادت الصباح و سیمین بهبهانی. فصل‌نامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، (۶)۲۲، ۵۵-۴۱.
- صادقی فسایی، سهیلا، ملکی پور، زهرا. (۱۳۹۲). تحلیل جنسیتی فاصله در روابط زوجین: مصادیق و زمینه‌های شکل‌گیری. نشریه‌ی زن در توسعه و سیاست. بهار، (۱)۱۱، ۲۸-۱.

- الصباح، سعاد. (۲۰۰۰). رازهای یک زن. ترجمه حسن فرامرزی. (۱۳۷۸). تهران: انتشارات داستان.
- صفاری، کوکب. (۱۳۵۷). افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرهنگ دوست، امیر. (۱۳۹۶). تحلیل ساختار اسلوب و مضامین شعر فاطمه ناعوت. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان.
- قهرمانی، علی، قهرمان پور، معصومه. (۱۳۹۵). مقایسه تطبیقی سیمای مرد در اشعار فدوی طوقان و سیمین بهبهانی. مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات. تبریز. ۸۰۳-۸۲۵.
- مجیدآبادی، آیدا. (۱۳۹۶). تنهایی در شعر فروغ فرخزاد. ۱/۱۰/۱۳۹۹. www.chouk.ir
- مهدیان طرقله، روح‌اله، حیدری، علی. (۱۳۹۷). جایگاه زن در مجموعه شعری «اسمی لیس صعباً» فاطمه ناعوت. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی پژوهش‌های شعر معاصر عربی، تبریز: ۱۱۷۵-۱۱۵۸.
- مهدیان طرقله، روح‌اله، حیدری، علی. (۱۳۹۸). کارکرد نشانه‌ها در دیوان اسمی لیس صعباً فاطمه ناعوت. مجموعه مقالات ششمین همایش ملی نقد و نظریه ادبی. دانشگاه گنبد کابوس، ۵۵۳-۵۶۹.
- ناعوت، فاطمه. (۲۰۰۹). اسمی لیس صعباً. قاهره: الدار للنشر و التوزیع.
- ویس، رابرت. (۱۹۹۵). تنهایی: تجربه‌ی انزوای عاطفی و اجتماعی. ترجمه‌ی حسین خادمی (۱۳۸۰). تهران: نشر فرهود.
- یزدان‌پناه، مهرعلی، متولی، سپیده. (۱۳۹۵). بررسی مقایسه‌ای تغزل‌های غاده‌السمان و سیمین بهبهانی. مطالعات ادبیات تطبیقی، ۲۰(۵)، ۱۶۹-۱۸۷.

The Reflection of Female Loneliness in the Patriarchal Society in the Poetry of Simin Behbahani and Fatemah Na'out

R.Mahdian Torghabeh *

A. Heydari**

Abstract

The aim of the present study was to investigate the issue of female loneliness in the shadow of patriarchy and its reflection in the poems of Simin Behbahani and Fatemah Na'out. The research statistical universe subsumed Simin Behbahani's collected poems and «My Name is not Difficult» by Fatemah Na'out. The studied sample included the poems of Simin Behbahani and Na'out which refer to the subject of loneliness. The research was based on a descriptive-analytical method. The analysis was done by extracting the most obvious manifestations from the reflection of the loneliness problem in the poetry of Simin Behbahani and Fatemah Na'out and through analyzing and comparison of these feminine and poetic soliloquies. The results showed that what made the common themes more noteworthy in the works of these two poets was living in a more or less similar environment, with limitations and old traditions, and misogyny caused by patriarchy culture that the two Iranian and Egyptian traditional community suffering from. The results also indicated that the isolation of women, their limitations in establishing social relations, deprivation from respect and proper status and the dominance of patriarchy in all relations of family and social life, formed a major part of the concerns of both poets which caused a considerable part of the poems of these two ladies to be dedicated to the representation of female loneliness in the patriarchal society.

Keywords: reflection of female loneliness, patriarchal society, Simin Behbahani, Fatemah Na'out

*Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran. (corresponding author, Email: mahdian.r@lu.ac.ir)

**M.A Graduated, Department of Arabic Language and Literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran. (Email: haydariali110@gmail.com)